

این شرح بی نهایت...

آن که با تغییر دنیا از وضعی به وضع دیگر آگاه نشود، از غافلان و بی‌مردمان است.

حضرت محمد (ص)

نوروز

بر چهره گل نسیم نوروز خوش است در صحن چمن روی دل افروز خوش است از دی که گذشت هر چه گویی خوش نیست خوش باش وز دی مگو که امروز خوش است

چون ابر به نوروز رخ لاله شبست بر خیز و به جام باده کن عزم درست کاین سسیره که امروز تماشاگه توست فردا همه از خاک تو بر خواهد رست

چون لاله به نوروز قدح گیر بدست با لاله خسی اگر تو را فرصت هست می نوش به خرمی که این چرخ کهن نساگه تو را چو خاک گرداند پست پیام

شهر ونگ

پیغام خود را بگذارید در کوزه!



سوشایانس شجاعی فرد  
طزن نویس  
soshayans.fard@gmail.com

خب، این آخرین ستون طنز روزنامه شهروند در سال ۹۳ است! از قدیم هم گفته‌اند طنز آخر، به از تیر اول! از فردا مسافرت‌های پیشا نوروزی شروع می‌شود و همه شروع می‌کنند به گشت و گذار و مسافرت‌ها هم از عید و بازدیدهای تکراری و حوصله سر بر عید خلاص می‌شوند و هم از عیدی دادن و خرید آجیل و میوه! این روزها معمولاً تلفن‌ها پیغام گیر دارد و برای تعطیلات عید برای هم پیغام می‌فرستند! چون اگر بخواهند به موبایل زنگ بزنند باید با همه فامیل صحبت کنند و خرج تلفن بالا می‌رود! حالا ببینیم اگر افراد مشهور که در ایام تعطیلات عید به مسافرت می‌روند، پیغام‌های آنها چه متنی دارد؟!

**پیغامگیر روزنامه شهروند:** با سلام، شما با روزنامه شهروند تماس گرفته‌اید، روزنامه در تعطیلات نوروزی است اما امدادگران زحمتکش هلال احمر در تمام جاده‌ها و مراکز در حال خدمتگزارای هستند. شما اصلاً با خدمات این عزیزان آشنایی دارید؟ آیا خجالت نمی‌کشید که با خدمات هلال احمر آشنایی ندارید؟ شما اصلاً فرم داوطلبی را پر کرده‌اید؟!

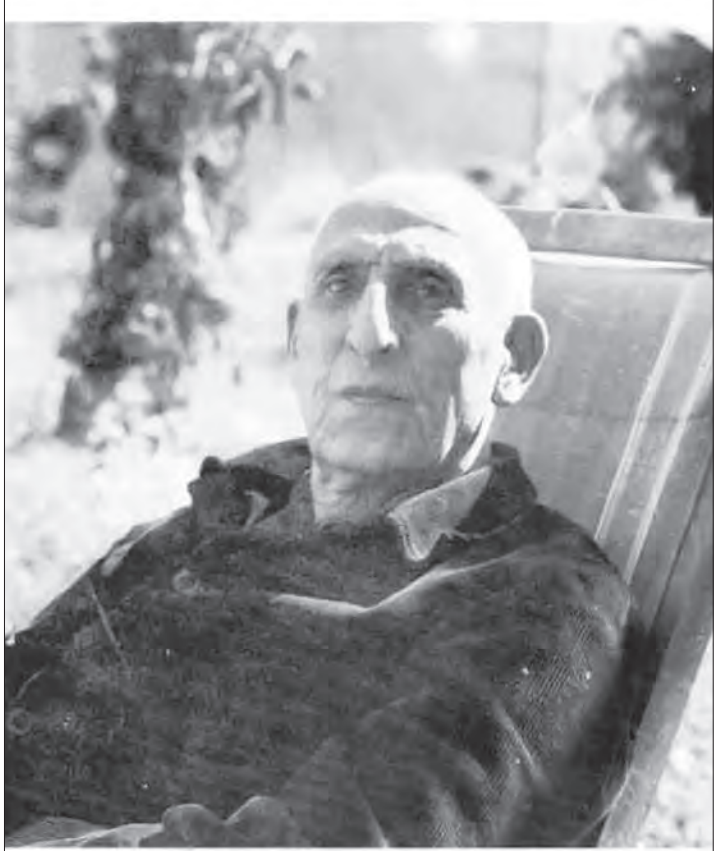
**محسن رضایی:** اینجانب به منظور دیدارهای انتخاباتی با مردم مناطق مختلف در مسافرت هستم. لطفاً بعد از شنیدن صدای نازک، پیغام خود را بگذارید!

**پیغامگیر یک راننده تریلی:** داداش گلم، حتی روزای عید هم اسیر جاده‌هایم. بعد از شنیدن بوق تریلی، پیغامونذار از تریلی!

**پیغامگیر مهدی هاشمی:** به هوای عشق او دمدم اسیری دو چشمونتم، آره دیگه مهمونتم زندونی زندونتم، پیغام بذار. ضمناً سال نو بر همه شما که یادی از ما کردی! ما چون اونور سال میریم بند، گفتیم این دور روز عید رو صفا کنیم. پیغام بذار، جیک‌تانیه‌میزنگم امراتو ملوطی!

**پیغامگیر قالیباف:** در بحث مدیریت شهری، اصولاً باید بعد از شنیدن بوق پیغام گذاشت! اگر نوار پیغامگیر پر شده بود زنگ بزنید سامانه ۱۳۷ که به حق از بزرگترین دستاوردهای شهرداری است! اگر مرکز فوریت‌های شهری اقدامی نکرد و نوار

فوکوس ...



کما نیکه دتمی ای صالح عمم بیان آید ز صالح خرمی نیرات خرمی نیرند  
کما نیکه ریسات مملکت امیرش نیرند و آنگاه برق نیرزد در دنیا نیرند  
دیک درنگه نیرند در راه نیرند در راه نیرند در راه نیرند  
از غیر خرمی نیرند نیرند نیرند نیرند نیرند نیرند نیرند نیرند  
دکتر خرمی

بکسانی که وقتی پای مصالح عموم می‌آید از مصالح خصوصی و نظریات شخصی مبر فخر می‌کنند. به کسانی که در سیاست مملکت اهل سازش نیستند و تا آنجا که موفق شوند، مردم در اندام می‌ایستند و یک دنگدی به خرج می‌دهند. وبه آن کسانی که در راه آزادی و استقلال ایران عزیز از همه چیز خود می‌گذرند، این عکس ناقابل اهدا می‌شود. احمد آباد. آبان ۱۳۹۱ [آخرین تصویر قالب عکس صفحه آخر روزنامه شهروند در سال ۹۳ خورشیدی را با افتخار اختصاص می‌دهیم به مردی که شجاعت، وطن پرستی، صداقت و مردم دوستی هنرش بود و طی دورانی فخر، ذراهی در راه دفاع از منافع ملی پاپس نکشید. هم او که در پیداگاه‌هایش از کودتا، تنها گناه بزرگ خود را ملی کردن صنعت نفت و برچیدن بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عقیم‌ترین امیر اطوری‌های جهان از ایران عنوان کرد و گفت: «هیچ تاسف ندارم و یقین دارم وظیفه تاریخی خود را اتحاد امکان انجام داده‌ام...»

کار تون شهر

احسان گنجی | کار نویسند | ehsanganj58@gmail.com



پایان

زندگی چیزی بیهوده در فاصله بین دو...!

بود. البته حالا نه بالا فاصله بعد از تعطیلات‌ها! به کم بعد ترش. شخصاً سعی کردم صفحه آخر در طول یک سالی که بود و بودیم، حس و حال خاص خودش رو منتقل کنه، به کم متفاوت از صفحه آخر روزنامه‌های دیگه باشه و خلاصه که حالتون رو خوب کنه دیگه. البته همه اینایی که دارم می‌گم مربوط به نیم تایی پایین صفحه است چون نیم تایی بالا دست هادی حیدری و رفاقت و به حکومت خودمختاری واره خودشون ترتیب دادن که روزنامه رو بخرو و ببین! حالا ان شاء... ببینیم در سال جدید چی می‌شه دیگه، شاید تونستیم مثل قضیه کریمه و روسیه، نیم تایی بالا و هم به دامان پر مهر نیم تایی پایین برگردونیم! (اولش نمی‌دونستیم چی بنویسیم ولی الان دستم گرم شده و کسی هم نیست جلوم رو بگیره!)

در خصوص عید و سال نو و تبریک و آرزوی شادکامی و این چیزها هم راستش خیلی دست و دلم به کار نمیره! یعنی دوست ندارم از جملات کلیشه‌ای و میلیون‌ها بار تکرار شده استفاده کنم. دلم می‌خواد از ته دل بهتون بگم که سال ۹۴ هم هیچ فرقی با سال ۹۳ و ۹۲ و ۹۱ و همه سال‌های گذشته نداشته و احتمال سال ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و... هم بر همین منوال خواهد بود. سال نو، سال کهنه، امسال، پارسال، سال بعد... همه اینا کلیشه‌های تهنیتین شده در ذهن ما هستن و بیشتر اوقات به درد فاصله گرفتن از واقعیت‌های زندگی می‌خورن تا هر چیز دیگری. نمی‌خوام بحث رو فلسفی کنم. توی تحریریه شهروند، همکار و دوست تئیل و خوش زندگی رو در یک جمله برای خویشتن خویش معنا کرده: «زندگی چیزی بیهوده در فاصله بین دو غداست!» دارم فکر می‌کنم این جمله می‌تونه نقشه راه ادامه زندگی هر کدوم از ماها هم باشه، البته با این تبصره که به جای کلمه «غدا» بتونیم و بخواهیم هر واژه دیگه‌ای رو که دوست داریم قرار بدیم. بیابین توقع مون رو از خودمون بالا ببریم، به جزئیات بیشتر توجه کنیم و بپذیریم که زندگی چیزی بیهوده در فاصله بین دو غداست... (جای نقطه چین‌ها را با هر واژه مناسب و نامناسب دیگه‌ای که تمایل دارید پر کنید.)

امروز باکس آب و هوا نداریم. هوا خوبه دیگه، گیر ندین!

همین دیگه، خب، الان فهمیدین ماجرا چیه؟ هنوز نه؟ ای بابا...! دوستان عزیز، مخاطبان گرامی صفحه آخر شهروند، موضوع اینه که چون هیچ یادداشتی واره این باکسی که الان مقابل شماست از قبل تدارک ندیدم الان نشستم دارم این چیزا رو و استون می‌نویسم که صفحه پُر بشه! یعنی خب بالاخره گلدون که نمی‌تونم بذارم توش، باید یه چیزی می‌نوشتم وارش دیگه! الان گرفتین داستان رو؟ خب خدارو شکر.

فقط خواهشاً به چند لحظه غر زنین الان تمام می‌شه. (خب الان وقت نوستالژی بازیه) یادش بخیر، سال ۹۲ برنامه اساسی تری برای روز آخر صفحه آخر داشتیم (البته سال قبل من به عنوان عضو مدعو در صفحه آخر حضور داشتم و فروون کار کلا دست یکی دیگه بود). از این قرار که چند تا خبر و گزارش راست و دروغ رو با هم قاطی پاتسی کردیم و خلاصه به چیز بازمه‌ای شد واره خودش. اما از اونجا که دشمنان و معاندان آن زُر آبی چشم دیدن این موفقیت رو نداشتن، خبرهای چاخان صفحه آخر آخرین شماره شهروند در سال ۹۲ رو به عنوان اخبار جدی در رسانه‌های خودشون منعکس کردن که مثلاً ما رو توی منگنه قرار بدن و این حرف‌ها و لسی واقعا همچنان برای خودم سواله و دلم می‌خواد از دوستانی که خبر ساختگی آزادی آقای بز رو به نقل از شهروند به شکل جدی اعلام کردن بپرسم: قریبون اون روی ماهتون، حالا بزمشس‌العماره به ولنجک رو چی می‌گین!!! یعنی حتی به لحظه هم به شک نیفتادین؟! بعدشش تازه ما پایین صفحه، سمت راست با فونت سایز ۲ (بله خودم می‌دونم خیلی ریزه) نوشته بودیم که همه این خبرها و گزارش‌ها الکی پلکی و ایناست، یعنی اونم ندیدین؟! البته حالا درسته به سال از ماجرا رفته، ولی محض یادآوری شیرین کاری خودمون در صفحه آخر آخرین شماره سال ۹۲ گفتم به نقیبه به گذشته بزنم الکی. (خب دیگه خدا رو شکر باکسه داره بر می‌شه.)

الانم احتمالاً به عنوان مسئول صفحه آخر باید عید رو تبریک بگم و به کم وعده وعید برای سال جدید و... خب بذارین از اینجا شروع کنم که احتمالاً در سال جدید شاهد تغییر و تحولاتی در فرم و ترکیب صفحه آخر خواهید



علی اناری  
مسئول صفحه آخر

اصولاً قرار نبود این یادداشت الان اینجا باشه یا به عبارت بهتر راقمش هر کس دیگه‌ای می‌تونست باشه الا این حقیر سراپا تقصیر (یعنی منظورم اینه ۱۲ ماه ننوشتم، می‌تونستم این روز آخری هم ننویسم!) اما چنان که افتد و دانی در این مملکت گل و بلبل یکی از چیزهایی که هیچ وقت روشن نیست و اگر باشه الیختکی سوسویی واره خودش می‌زنه عنصر «تکلیف» است و پس! حالا چطور؟ یه کم صبر کنین عرض می‌کنم. راستش از خدا پنهن نیست از شمام نباشه، امروز اصلاً و ابدا قرار نبود منتشر بشیم. حالا اینکه می‌گم اصلاً و ابدا برداشت شخصی خودمه لابد، و گرنه خب فی‌المجلس که منتشر شدیم و الانم هستیم دیگه.

بذارین بیشتر توضیح بدم؛ از اول هفته توی تحریریه شهروند همه می‌خواستن بدونن آخرین روز کاری کی و ایناست. چهارشنبه؟ سه‌شنبه؟ دوشنبه؟ (انگار خیلی از مرحله پرت بودیم! آخه دوشنبه؟! خلاصه که شایعات بیشتر حول و حوش سه‌شنبه دور می‌زد، یعنی اینجوری که سه‌شنبه می‌اومدیم صفحه‌ها رو واره چهارشنبه می‌بستم و پنج‌شنبه هم روزنامه بی‌روزنامه و خلاص. یعنی دیگه همه باور کرده بودیم سه‌شنبه آخرین روز کاری سال ۹۳ خواهد بود که یهو دیروز ظهر (حساب کنید وسط کش و قوس گرفتن معاینه فنی ماشین و دود آبی (این با آسمان آبی فرق داره اساسی‌ها!) و اینا بودم که این پیام مسرت بخش اس‌ام‌اس شد!) خبر رسید چهارشنبه هم باید باییم دفتر روزنامه و برای پنج‌شنبه صفحه بنویسیم! حالا ممکنه بگین خب اینا به ما چه؟! البته حق دارین ولی خب این همه گفتم که بگم بنده به عنوان «مسئول» ساده دل، آخه توی صفحه آخر فقط خودمم و خودم! وقتی خبرنگار زیر دست ندارم دبیر چی؟ کشک چی؟ چیز چی؟! چون باور کرده بودم پنج‌شنبه‌ای در کار نیست، همه یادداشت‌های مناسبی و نوروزی و غیره و ذلک رو خرچ کرده و خودم رو در وضعیت الفللس فی امان‌الله قرار داده و...